

الهمزة أصل أدوات الاستفهام ولهذا، باختصاص أحكام

طرح بحث: اولین از مفردات همزه است که بر دو وجه استعمال می گردد وجه اول آن ندا است که گذشت و وجه دوم آن نیز استفهام است که بر دو قسم است و گفتیم همزه اصل ادوات استفهام است فلذا دارای خصوصیتی است که دو خصوصیت را ذکر نمودیم

الأول: جواز حذفها
الثاني: أنها ترد

الثالث: أنها تدخل على

و على النفي
الإثبات كما تقدم

نحو

(قوله تعالى: أ لَمْ يَعْلَمْ بَأَنَ اللهُ يَرَى (العلق/ ١٤)
و قول حسّان في مدح أمير المؤمنين (عليه السلام) ألتست أخاه في الهدى و وصيه * و أعلم فهد بالكتاب و بالسّتن؟

آیا تو برادر پیامبر در هدایت و وصی او و داناترین فرد قبیله قریش در کتاب و سنت نیستی؟

اشکال ابن هشام بر اختصاص این حکم به همزه
«ذکره بعضهم و هو منتقص بـ»أم

فإنها تشاركها في ذلك، تقول: أقام زيد أم لم يقم؟

شمی در کتاب المنصف این نقض را توجیه می کند به این بیان که ام اصلا از ادات استفهام نیست(معنای موضوع له=مطابقی اش استفهام نیست بلکه استفهام مدلول تضمینی اش است آنها هم همیشه بلکه در اکثر اوقات زیرا گاهی برای اضراب است فقط مانند ام هل تسوی الظلمات و النور)؛ قال الدسوقي ج 1 ص 35: و هذا بناء على القول بأنّ أم للاستفهام، و الحق أنّها ليست للاستفهام

ص: نکته: ادات صدارت طلب بر دو قسمند
تام: صدارت طلبی که هیچکدام از الفاظ جمله بر آن مقدم نمی شوند

غیر تام: صدارت طلبی که بعض از اجزاء جمله مثل ادات نفي و حروف عطف بر آن مقدم می شوند

أولهما: أنها لا تذكر بعد أم { التي للإضراب كما} يذكر غيرها

(نحو: أم هل تستوي الظلمات و النور (الرعد / ١٤)

اشکال: شمی اشکال کرده است که چه فرقی بین ام منقطعه که به معنای اضراب است با "بل" وجود دارد که همزه بر اولی مقدم می گردد ولی بر دومی مقدم نمی گردد؟ جواب: امیر جواب می دهد که فرقتان تنها در استعمال عرب است؛ ابن هشام در بحث ام در تقدیر مثال: إنها لا بل أم شاء می گوید: التقدير: بل أهي شاء؟ در حالی که اگر ایشان همزه را تام الصدر می داند باید در مقام تقدیر بگوید: أبل هي شاء و الاصدارات تام همزه با این گفته ابن هشام نقض خواهد شد

(أ و لم ينظروا في ملكوت السموات و الأرض (الأعراف / ١٨٥)

(أ فلم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم (يوسف/ ١٠٩)

(أ ثم إذا ما وقع أمثم به (يونس/ ٥١)

نحو

بدليلين

ثانيهما: أنها إذا كانت في جملة معطوفة بالواو أو بالفاء أو بـ{ثم} قدمت على العاطف

حکم سائر اخوات همزه
و أخواتها تتأخر عن حروف العطف، كما هو قياس جميع أجزاء الجملة المعطوفة

(نحو قوله تعالى و كيف تكفرون و أنتم تلى عليكم آيات الله و فيكم رسول(آل عمران/ 101)

(و نحو فآين تذهبون (التكوير/ 26)

و نحو البيت المنسوب إلى الإمام علي بن الحسين (عليهما السلام): أ تحرقني بالنار يا غاية المني * فآين رجائي كم آين محبتي

نکته عبارتی از امیر و دمامینی و دسوقي و خطیب
بهرتر بود می گفت: و اخواتها يتأخرن... زیرا اخوات جمع قله است و اولی در ارجاع ضمیر به جموع قله، مطابقت است

ص: نکته

همزه تنها بر همین سه حرف عطف مقدم می شود زیرا تقدیم جزئی از جمله معطوف بر حرف عطف خلاف اصل است، و ارتکاب خلاف اصل بدون مجوز جایز نیست، و تنها در بین حروف عطف، این سه حرف توجیه دارند. توجیه: اولاً: شدت ارتباط معطوف و معطوف علیه در عطف به واسطه این سه بسیار بالاست به طوری که گویا معطوف و معطوف علیه، یک شیء هستند، و تقدیمی از کلّ جمله صورت نگرفته است تا خلاف اصل لازم آید. ثانياً این سه حرف عطف، فانی در معطوف و معطوف علیه می گردند و گویا اصلا بعد از ایجاد ربط، وجود ندارند تا گفته شود که همزه مقدم از آنها شده است. بر اهل فن، مخفی نیست که {حتی} عاطفه نیز اینگونه است، لکن چون همواره معطوف آن مفرد بوده و همزه استفهام فقط بر جمله داخل می شود، لذا در اینجا ذکر نشده است

ص: همچنین صبان، سیوطی، ابن حاجب، جامی، محقق رضی، شیخ طبرسی، طوسی و قراء

هذا مذهب سيبويه و الجمهور

قائلین به جواز تقدیم همزه بر حروف عطف مذکور
بغية الوعاة ج 2 ص 229: سيبويه به معنای بوی سيب است که لقب ابوشیر عمر و بن عثمان بن قنبر است؛ اصلاتنا شیرازی بوده است ولی در بصره بزرگ شده است، در سال 180 وفات نموده است و اسم کتاب او در نحو الكتاب است

توجه مثال های مذکور توسط قائلین به عدم جواز

فرعوا أنّ الهمزة في تلك المواضع في محلها الأصلي، و أنّ العطف على جملة مقدرة بينها و بين العاطف، فيقولون: التقدير في {أ فلم يسيروا...}: أ مكثوا فلم يسيروا في الأرض؟

بنابراین زمخشری دلیل اول و دوم برای تمام التصدير بودن را رد کرد

و خالفهم جماعة أولهم الزمخشري

قائلین به عدم جواز

تضعیف قول آنها توسط ابن هشام

و يضعف قولهم

به دو اشکال

تکلف

ما فيه من التكلف، لدعوى حذف الجملة

عدم اطراد و شمول این قول نسبت به تمام مثال ها

و قد جزم الزمخشري في مواضع بما يقوله الجمهور، منها: قوله في {أ فآين أهل القرى}(الأعراف / ٩٧) إنه عطف (على {فآخذناهم بعتة}(الأعراف / ٩٥)

دسوقي: يقول به معنای يعتقد است فلذا مفعولش به صورت جمله نیامده است

معرفی زمخشری: ابوالقاس محمود بن عمرو الخوارزمي؛ معتزلی مذهب و متولد 497 بوده است و ساکن مکه بوده است و به خاطر همین ملقب به جاره الله شده است او متوفای 538 بوده است؛ از جمله کتاب های او تفسیر کشاف و کتاب المفضل است

نکته از دسوقي و امیر

دمامینی و دسوقي: حق این است که می گفت: منبهم الزمخشری؛ زیرا قبل از زمخشری نحویین دیگری بوده اند که مخالفت با جمهور در این حکم کرده اند

در هردو قول، یک خلاف اصل وجود دارد، در قول جمهور تقدیم یکی از اجزای جمله معطوف بر عاطف، و در قول دیگر، حذف جمله معطوف علیه است، بنابراین ترجیح هر یک نیاز به مرجح دارد، پس در انتخاب یکی از اینها، تعارض واقع است. در علم اصول نحو قاعده ای است که بیان می کند در موارد تعارض خلاف اصل، آنکه کمتر دارای خلاف قاعده است، اخذ می شود. به همین جهت ابن جنی در خصائص می گوید: {إذا حضر عندك ضرورتان لا بد من ارتكاب أحدهما، فانت بأقربهما و أقلهما فحشا} قول جمهور خلاف اصل آن کمتر است زیرا تقدیم حرف ساده تر است از حذف جمله، علاوه بر اینکه در تقدیم همزه تنبیه بر کمال صدارت طلبی آن نیز هست